

دو فصلنامه فلسفی شناخت، «ص ۱۴۰-۱۱۹»

پژوهشنامه علوم انسانی: شماره ۶۵/۱

پاییز و زمستان ۱۳۹۰. Knowledge, No.65/1.

## تحلیل فیلسوفان تحلیلی از فردیت و هویت شیئی در نظریه جزئی‌های برهنه

رضا ماحوزی\*

تاریخ دریافت: ۱۳۹۱/۱۲/۲۴

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۱/۳/۱۶

### چکیده

به عقیده پیروان نظریه «اساس»، «جزئی برهنه» مفهومی ضروری و لازمه هستی‌شناختی «جزئی‌های انضمامی» یا همان اشیاء معمولی و روزمره است. به عقیده اینان، یک جزئی انضمامی مجموعه‌ای مرکب از کیفیات و هستنده‌ای متفاوت به نام اساس است که همچون موضوع و حامل کیفیات عمل کرده و امکان اجتماع آنها در این مجموعه، تغییر آنها و هویت و فردیت جزئی‌های انضمامی را میسر می‌سازد. در این نوشتار پس از معرفی مفهوم اساس به عنوان جزئی برهنه و بررسی دلایل ایجابی و سلبی آن، برمبنای ضعف‌های این نظریه نشان خواهیم داد که مفهوم اساس بدون لحاظ صورت‌های نوعیه مورد نظر ارسطو و حکمای اسلامی، مفهومی نارسا و ناقص است و نمی‌توان برای تبیین جزئی‌های انضمامی از آن بهره برد.

**واژگان کلیدی:** اساس، جزئی انضمامی، جزئی برهنه، صورت نوعیه، نظریه اساس، نظریه کلاف.

\* . استادیار فلسفه پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی. آدرس الکترونیک:

## مقدمه

می‌توان نظریه‌های تحلیلی معاصر در باب تحلیل شیئی به مثابه جزئی انضمامی را به دو دسته کلی تقسیم کرد؛ نظریه‌هایی که به لحاظ ساختار برای جزئی‌های انضمامی، آن را مجموعه-ای<sup>۱</sup> مرکب از مقوم‌ها<sup>۲</sup> یا همان اعضاء<sup>۳</sup> می‌دانند<sup>۴</sup> و نظریه‌هایی که با نفی ساختار، خود جزئی انضمامی را واحدی فردی و غیرقابل تقلیل در نظر می‌گیرند. دسته اخیر، که وجود مقوم‌هایی بنیادی‌تر برای اشیاء را انکار و بنابراین خود شیئی را هستنده‌ای بنیادی معرفی می‌کنند، یا اساساً منکر ذات اشیاء هستند که نومینالیست‌ها از این زمره‌اند<sup>۵</sup> و یا بدون لحاظ ساختار برای شیئی، به ذاتی نوعی قائل‌اند. گروه اخیر که نوارسطویی خوانده می‌شوند، با معرفی صورت نوعیه- که البته با آنچه ارسطو در نظر دارد متفاوت است- ذات یک شیئی را نه هستنده یا هستنده‌هایی بنیادی‌تر، بلکه صورت نوعی آن شیئی معرفی کرده‌اند.<sup>۶</sup>

اما از دسته نخست، یعنی فیلسوفانی که شیئی را مجموعه‌ای مرکب از مقوم‌ها و به عبارت دیگر، واجد ساختار می‌دانند و بنابراین تفکیک شیئی- مقوم‌ها را تفکیکی هستی‌شناختی قلمداد می‌کنند، اگر این مقوم‌ها را صرفاً کیفیات<sup>۷</sup> (خاصه‌ها) بدانند و شیئی را کلاف<sup>۸</sup> و مجموعه‌ای از این کیفیات لحاظ کنند<sup>۹</sup>، به عنوان کلاف گرایان شناخته می‌شوند. حال اگر کلاف گرایان، کیفیات مزبور را کلی<sup>۱۰</sup> دانسته و به امکان تکرار و تحقق یکسان آنها در اشیاء متعدد باور داشته باشند، اینان به نظریه کلاف کلیات<sup>۱۱</sup> معتقدند. اما اگر کیفیات بنیادی و

<sup>1</sup>. a set of

<sup>2</sup>. constituents

<sup>3</sup>. members

<sup>4</sup>. Van Cleve 2001: 21.

<sup>5</sup>. Loux 2001: 94 & 100.

<sup>6</sup>. Ibid: 93-5.

<sup>7</sup>. Properties

<sup>8</sup>. Bundle

<sup>9</sup>. Loux 2001: 95 & 97-99 and Allaire 1986:33 & 35.

<sup>10</sup>. Universal

<sup>11</sup>. bundle theory of universals

رضا ماحوزی

تشکیل دهنده اجسام را جزئی دانسته- به این معنا که به عنوان مثال، خاصه قرمزی موجود در سیب A ویژه آن سیب و خاصه قرمزی سیب B ویژه این سیب است و در این کیفیت، هیچ گونه زمینه قابل اشتراکی بین سیب‌های A و B وجود ندارد- و یک شیئی را مجموعه- ای از این کیفیات لحاظ کنند، آنگاه اینان به نظریه کلاف جزئی‌ها<sup>۱</sup> و به عبارت دیگر، به نظریه عرض جزئی<sup>۲</sup> باور دارند.<sup>۳</sup>

با این حال، برخی از ساختارگرایان بر این باورند که صرف دسته کیفیات (صفات) نمی‌تواند تشکیل دهنده یک جزئی انضمامی باشد، از این رو باید مقومی متفاوت از کیفیات و در عین حال، حامل و موضوع آنها را نیز در تحلیل و تبیین جزئی‌های انضمامی در نظر گرفت. این هستنده اضافی دیگر، اساس<sup>۴</sup> (فرولایه) و یا همان جزئی برهنه<sup>۵</sup> است. این نظریه به عنوان نظریه اساس معرفی شده است.<sup>۶</sup> ریشه‌هایی از این نظریه را می‌توان در اندیشه ارسطو و لاک مشاهده کرد، هرچند نحوه تقریر و تبیین این مفهوم در فلسفه‌های تحلیلی قرن بیستم متفاوت از رویکرد ارسطو و لاک است.<sup>۷</sup>

بر مبنای توضیحات فوق، می‌توان چهار نظریه ساختارگرا در تحلیل جزئی‌های انضمامی را یعنی نظریه کلاف کلی‌ها، نظریه کلاف جزئی‌ها، نظریه اساس به همراه کیفیات کلی و در نهایت نظریه اساس به همراه کیفیات جزئی را معرفی نمود. وجه مشترک این چهار نظریه، اعتقاد به کیفیات به عنوان مقوم شیئی است، هرچند در نظریه کلاف کلی‌ها، کیفیات هستنده‌هایی کلی، و در نظریه کلاف جزئی‌ها، کیفیات هستنده‌هایی جزئی و غیر قابل تکرار

<sup>۱</sup>. bundle theory of particulars

<sup>۲</sup>. trope theory

<sup>۳</sup>. Loux 2001: 108- 109 and Allaire 2001: 116- 118.

<sup>۴</sup>. Substratum

<sup>۵</sup>. bare particular

<sup>۶</sup>. Loux 2001: 95 & 97.

<sup>۷</sup>- به عنوان مثال، ارسطو ماده را هم در معنای هیولای اولی و هم در معنای ماده ثانویه که همواره توأم با قوگی و صورتی معین است در نظر گرفته است. لاک نیز مفهوم اساس را یک فرض معقول برای اشیاء علمی ساخته شده در ذهن، و نه برای اشیاء و ذوات واقعی در نظر گرفته است. این در حالی است که اساس در نظریه اساس، هستنده ای ضروری و بنیادی است، هرچند همچون تلقی ارسطو و لاک، ناشناختنی و نامعلوم است.

هستند. آنچه در اینجا مورد بررسی است، نه وجه اشتراک آنها، بلکه اصلی‌ترین وجه اختلاف نظریه‌های دسته‌ای با نظریه اساس در لحاظ و معرفی هستند/اساس به عنوان جزئی برهنه است که در تحلیل ساختار هستی‌شناسانه اشیا، علاوه بر کیفیات، مسلم گرفته می‌شود. از این‌رو در این نوشتار، تأکید اصلی نه بر ذات کیفیات به عنوان هستنده‌هایی بنیادی و البته تبعی، بلکه بر/اساس به عنوان حامل برهنه آنها است؛ هرچند در برخی موارد ناگزیر از توضیح و تبیین نظریه‌های کلاف نیز باشیم. تفصیل نظریه‌های رقیب در نوشتارهایی جداگانه خواهد آمد.

### چیستی اساس

به عقیده اساس‌گرایان هم شیئی و هم اساس، جزئی‌اند، با این حال جزئی بودن این دو یکسان نیست. جزئی بودن اشیا انضمامی روزمره از آن رو است که هر شیئی کیفیتی یا کلافی از کلیات را تمثیل<sup>۱</sup> می‌بخشد، ولی خود شیئی، توسط موجود و یا هستنده دیگری متمثل نمی‌شود. علاوه بر این، هر یک از اشیا، موقعیت مکانی- زمانی معینی را اشغال کرده‌اند.<sup>۲</sup> همچنین جزئیت اشیا نافی تغییر نیست. از این‌رو هر شیئی می‌تواند در زمان‌های مختلف، کیفیات و صفات متعددی داشته باشد.<sup>۳</sup> با اینحال/اساس به عنوان هستنده‌ای تحت و حامل کیفیات، مجموعه‌ای مرکب از مقوم‌ها و اعضاء نیست و بنابراین به عنوان عضوی از اعضاء تشکیل دهنده شیئی، هستنده‌ای مرکب نیست. بنا به این تفکیک می‌توان همچون آرمسترانگ شیئی را جزئی کلفت<sup>۴</sup> و یا ضخیم و اساس را جزئی نازک<sup>۵</sup> و یا لطیف دانست.<sup>۶</sup>

در نظریه اساس-اساس- ذات حقیقی جزئی انضمامی و دیگر هستنده‌ها می‌باشد، که در حقیقت به مثابه محمول‌هایی برای اساس در نظر گرفته می‌شوند. بدین معنا آنچه در جزئی

<sup>1</sup>. Exemplify

<sup>2</sup>. Parson 2001: 1.

<sup>3</sup>. Loux 1998: 93.

<sup>4</sup>. thick entity

<sup>5</sup>. thin entity

<sup>6</sup>. Loux 1998: 94 & 96- 100 and Allaire 1970: 35 and Robinson 2004: 26.

انضمامی اساسی<sup>۱</sup> و اصلی است، اساس است و کیفیات تماماً به اساس نسبت داده می‌شوند؛ هرچند در نگاه عادی، خود جزئی انضمامی موضوع صفات و محمول‌ها است.

اگر آن‌گونه که رئالیست‌ها مدعی‌اند کیفیات، هستنده‌هایی کلی و قابل تکرار باشند، آنگاه طبق نظر کلاف‌گرایان، یک جزئی انضمامی مجموعه‌ای از این کیفیات کلی است. اما چون ممکن است هستنده‌های کلی مقوم جزئی انضمامی A با هستنده‌های کلی مقوم جزئی انضمامی B یکسان و اینهمان باشند، پس لازم است هستنده دیگری از سنخ و گونه‌ای متفاوت از کیفیات، هویت واحد A و B را تأمین کند. بنا به این تبیین، هستنده اضافی مذکور، باید جزئی و متفرد باشد.<sup>۲</sup> به عبارت دیگر، این هستنده باید ویژه همان جزئی انضمامی و غیر قابل تکرار باشد، تا بدین طریق بتوان A را از B متمایز کرد. این جزئیت و تفرد، متفاوت از جزئیت و تفردی اشیاء انضمامی است. زیرا اشیاء انضمامی نمی‌توانند بدون کیفیات در نظر گرفته شده و تحلیل گردند اما/اساس‌ها اصولاً به عنوان هستنده‌ای برهنه و به عبارت دیگر، فاقد هرگونه کیفیتی در نظر گرفته می‌شوند.

پس هویت اساس به هیچکدام از کیفیاتی که موضوع و حامل آنها است وابسته نیست.<sup>۳</sup> اما چگونه می‌توان از هویت هستنده‌ای که فاقد هرگونه کیفیتی است سخن گفت؟

### هویت اساس به مثابه جزئی برهنه

به اعتقاد اساس‌گرایان، دو تلقی مرتبط به هم از اساس وجود دارد که طی یکی، «اساس موضوع حقیقی محمول‌ها و بنابراین معرف شیئی است» و در دیگری، «اساس در کنار دیگر مقوم‌ها، تشکیل دهنده شیئی است».<sup>۴</sup> طبق تلقی نخست، موضوع حقیقی کیفیات، نه شیئی بلکه اساس موجود در شیئی است. بنا به این نقش، اساس، کیفیات کلی را در یک شیئی متمثل

<sup>۱</sup> . Basic

<sup>۲</sup> . Loux 1998: 94-96.

<sup>۳</sup> . Alston 1968: 27.

<sup>۴</sup> - ماحوزی ۱۳۹۰: ۵.

ساخته و همچون لنگری آنها را برقرار کرده<sup>۱</sup> و هستی می‌بخشد. اگر کیفیات توسط چیزی<sup>۲</sup> متمثل شوند، آنگاه می‌توان بین کیفیات و آن چیز دیگر، تفکیک قائل شد و کیفیت یا کیفیات متمثل شده را وابسته به آن چیز در نظر گرفت. طبق این تلقی، این چیز دیگر به عنوان حامل کیفیات، مستقل از کیفیاتی است که آن‌ها را حمل می‌کند. حال چون طبق نظر اساس-گرایان، یک جزئی انضمامی مجموعه‌ای مرکب از کیفیات و اساس است، پس خود جزئی انضمامی نمی‌تواند موضوع حقیقی کیفیات و محمول‌ها باشد، بنابراین باید اساس موجود در جزئی انضمامی را حامل و موضوع حقیقی کیفیات لحاظ کنیم.<sup>۳</sup>

علاوه بر این، اساس در تلقی نخست، کیفیات کلی یک جزئی انضمامی را در آن جزئی انضمامی برقرار کرده و همچون چسب هستی شناسانه<sup>۴</sup> کیفیات را به هم متصل ساخته و پیوند می‌دهد. بدین معنا که اساس، عامل تمثیل کیفیات و انتساب کیفیات تمثیل یافته به یک جزئی انضمامی است.<sup>۵</sup>

در تلقی دوم نیز، هرچند اساس در کنار دیگر هستنده‌ها (کیفیات)، مرکب شیئی را تشکیل می‌دهد ولی در اینجا نیز اساس به عنوان هستنده‌ای متفاوت از کیفیات در نظر گرفته شده است، بگونه‌ای که هویت آن متفاوت از هویت کیفیات است.

در هر دو تلقی فوق، اساس به مثابه هستنده‌ای عریان و برهنه در نظر گرفته شده است، بگونه‌ای که نمی‌توان کیفیاتی که توسط اساس حمل می‌شوند را به اساس نسبت داد و یا تعریف و تصویری محسوس و ملموس از آن ارائه داد. زیرا اگر هر یک از صفات و کیفیات موجود در جزئی انضمامی و یا دیگر صفات را به اساس نسبت دهیم، آنگاه جزئیت و تفرد اساس از بین خواهد رفت و از آنجا که اساس‌گرایان بنا به ضرورتی هستی‌شناختی<sup>۶</sup> و

<sup>1</sup> . Substantiate

<sup>2</sup> . Something

<sup>3</sup> . Loux 1998: 95.

<sup>4</sup> . ontological glue

<sup>5</sup> . Loux 1998: 97-8.

<sup>6</sup> . dere

رضا ماحوزی

متافیزیکی، اساس را برای تبیین جزئیت و فردیت جزئی‌های انضمامی به عنوان مجموعه‌ای مرکب از کیفیات کلی در نظر گرفته‌اند، پس هرگونه فرض کیفیتی برای اساس نافی مطلوب خواهد بود. بر همین مبنا، آلایر اساس را جزئی برهنه<sup>۱</sup> و آرمسترانگ آن را جزئی نازک نامیده است.

علاوه بر این، نسبت دادن هرگونه کیفیتی به اساس، نافی ورود کیفیات جدید به مرکب شیئی خواهد شد. لوکس در این باره مدعی است:

«فرض کنید اساسی به نام S وجود دارد. حال کیفیتی به نام A را در نظر بگیرید که هم‌اینک در شیء [M] نیست ولی امکان آن هست که بعداً کیفیت [M] شود. اگرچه S حامل A نیست ولی امکان این هست که بعداً حامل A شود. اما آنگاه S باید به لحاظ هستی‌شناسی برای این نقش آماده باشد. آن باید چیزی باشد که بتواند موضوعی برای A باشد؛ S می‌تواند موضوعی برای A باشد، تنها اگر هویت<sup>۲</sup> آن مستقل از A باشد. بنابراین هویت S هرچه که باشد، مستلزم A نیست. این مطلب در مورد همه کیفیات دیگر نیز صادق است. هویت S شامل هیچ کدام از آن کیفیات نیست. پس نه هیچ کدام از کیفیاتی که هم‌اینک هستند و نه هیچ کدام از کیفیاتی که هم‌اینک بالفعل نیستند، نمی‌توانند هویت S را تشکیل دهند.»<sup>۳</sup>

با توجه به نقش‌های فوق، اساس، علاوه بر تمثیل کیفیات کلی در یک شیء، فردیت اشیاء اینهمان و هویت شیئی در خلال تغییر را نیز تبیین می‌کند. باید توجه داشت که مسئله همانی اشیاء اینهمان متفاوت از مسئله هویت ثابت شیئی در طول زمان و در خلال تغییر است؛ هرچند در هر دو، مسئله فردیت<sup>۴</sup> اشیاء مورد نظر است.

مسئله اخیر در واقع نقدی به نظریه‌های کلاف است زیرا مدعی است اگر شیئی صرفاً مجموعه و کلافی از کیفیات باشد، آنگاه هویت شیئی بر مبنای دسته کیفیات مذکور تعریف و تبیین می‌شود. این بدین معنا است که تمامی کیفیاتی که شیئی از آنها تشکیل شده است ذاتی<sup>۵</sup> آن شیئی بوده و بنابراین هرگونه تغییری در مجموعه مذکور - اعم از اضافه و یا کم

1. bare particular

2. identity

3. Loux 1998: 97.

4. Individuality

5. Essential

شدن و یا ورود کیفیات جدید- به هویتی متفاوت از هویت قبل، و در نتیجه شیئی عدداً متمایز و متفاوت از شیئی قبل منجر خواهد شد. زیرا تغییر در هویت تعریف شده هر شیئی، نه تغییر در کیفیات و عوارض آن شیئی، بلکه تغییر در وجود افراد است، بدین معنا که شیئی B متمایز از شیئی A است.

از این رو نه تنها هیچ کیفیتی از مجموعه به هم پیوسته کیفیات مربوط به یک شیئی نمی-تواند کم و یا زیاد شود، بلکه امکان تغییر کیفیات شیئی در طول زمان نیز منتفی است.<sup>۱</sup> به گفته وان کلو؛

«اگر F و G نخست با H و سپس با K هم‌نشین شود، بگونه‌ای که مرکب FGH متمایز از مرکب FGK شود، آنچه در اینجا داریم جایگزینی یک فرد بجای فرد دیگر است و نه تغییر در کیفیات یک فرد واحد.»<sup>۲</sup>

بر همین مبنا اساس‌گرایان مدعی‌اند می‌توان با در نظر گرفتن /سلسله، به عنوان موضوع حقیقی کیفیات، و فرض امکانی بودن وجود کیفیات در یک شیئی و رابطه آنها با اساس،<sup>۳</sup> هویت شیئی را به /سلسله تفویض نموده و در نتیجه امکان تغییر اشیاء در طول زمان را تبیین کرد.<sup>۴</sup>

برخی از مخالفین نظریه اساس و مدافعین نظریه کلاف بر این باورند که می‌توان با تفکیک کیفیات ذاتی به عنوان هسته درونی از کیفیات عرضی به عنوان پوسته بیرونی اشیاء، مسئله تغییر و هویت ثابت شیئی را تبیین نمود. طبق این تلقی، برخی از کیفیات شیئی که معمولاً در معرض تغییر قرار می‌گیرند را می‌توان به عنوان کیفیات عرضی شیئی، و مواردی که ثابت بیشتری دارند را به عنوان کیفیات ذاتی شیئی و همچون هسته درونی آن لحاظ کرد و بدین طریق، هویت و فردیت شیئی را تبیین نمود.

به عقیده وان کلو تلقی فوق متوجه دو ایراد جدی است. نخست آنکه اکثر کیفیات اشیاء، عرضی‌اند و بنابراین تعداد بسیار کمی از آنها برای هسته درونی شیئی باقی می‌ماند که این

<sup>1</sup> . Vane Cleve 2001: 122.

<sup>2</sup> . Ibid: 124.

<sup>3</sup> . Loux 2001: 95-96.

<sup>4</sup> . Casullo 2001: 140- 144.



خود مخالفت هایی را بدنبال دارد. زیرا هیچ یک از متافیزیسن های معاصر این رویکرد را قبول ندارد و به عنوان مثال ذات انسان را به دو کیفیت عقلانیت و حیوانیت محدود نمی کند. در ثانی، اگر ذات شیئی به هسته درونی و به عبارت دیگر، به دسته مغزی کوچکی محدود شود و این دسته کوچک حافظ و تأمین کننده هویت شیئی در طول زمان گردد، آنگاه ممکن است کیفیات عرضی بعضاً ناسازگاری، بر هسته درونی حمل شود که ناسازگاری آنها معقولیت شیئی را بر هم زند، زیرا طبق این فرض، هیچ چیزی مانع ورود عناصر و کیفیات ناسازگار در دسته کیفیات عرضی و پوسته بیرونی نمی شود.<sup>۱</sup>

با این حال کازالو در مقام دفاع و پاسخ مدعی است رابطه کیفیات موجود در یک شیئی، رابطه ای امکانی است زیرا آنها باهم - برقرار آند.<sup>۲</sup> بدین معنا، دسته ای از کیفیات می تواند در زمان های مختلف با دسته ای دیگر از کیفیات باهم - برقرار شده و یا با یکدیگر فشرده<sup>۴</sup> و متراکم شوند. به عقیده کازالو، وان کلو به رابطه فوق توجهی نداشته و بنابراین تغییر کیفیات را معادل تغییر افراد (اشیاء) لحاظ کرده است. در این تلقی، اعضاء یک شیئی، اموری زمانی و آنی آند اما شیئی تشکیل شده از مجموعه آنها به اضافه رابطه اعضاء باهم - برقراری، امری پایدار و بادوام است؛

با این ملاحظه وقتی مرکب FGK در رابطه R با مرکب FGK قرار داشته باشد، آنگاه کیفیات یک شیئی واحد بادوام تغییر کرده است.<sup>۶</sup>

در این رویکرد، شیئی A کیفیات خود را نه بنحو ضروری، بلکه بنحو امکانی دارا است، از همین رو می توان هویت ثابت اشیا در خلال تغییر آنها در طول زمان را تبیین کرد. این مسئله سبب نزاع های فراوانی بین پیروان نظریه اساس و نظریه کلاف شده است که بررسی تفصیلی آن را به نوشتاری دیگر موکول می کنیم. در اینجا همین بس که به عقیده

<sup>1</sup> . Vane Cleve 2001: 125.

<sup>2</sup> . co- substantiated

<sup>3</sup> . Casullo 2001: 137.

<sup>4</sup> . Compresent

<sup>5</sup> . Momentary

<sup>6</sup> . Casullo 2001: 138

اساس‌گرایان، صرف معرفی شیئی با مجموعه کیفیاتی که روابطی متقابلاً وابسته<sup>۱</sup> با هم دارند، به معنای تأیید نوعی ذات‌گرایی است که از عمده تبعات آن، نفی امکان تغییر شیئی در طول زمان و هویت ثابت آن است.

اما از سوی دیگر، مسئله تفرد اشیاء با کیفیتی اینهمان - به عنوان مسئله‌ای متمایز از مسئله هویت ثابت شیئی در طول زمان - عمده توجهات و تحلیل‌ها را به خود معطوف داشته است. به اعتقاد اساس‌گرایان، صدق نظریه کلاف کیفیات کلی بر صدق اصل اینهمانی نامتمایزان<sup>۲</sup> مبتنی است.<sup>۳</sup> طبق این اصل، غیر ممکن است کیفیات مقوم دو شیئی عدداً متمایز، دقیقاً یکسان و مشترک باشد، زیرا در این صورت، این دو، یک هستند اینهمان خواهند بود.<sup>۴</sup> به عقیده اساس‌گرایان، اگر شیئی را صرفاً دسته کیفیات بدانیم و با نادراستی اصل فوق مواجه شویم، آنگاه می‌توان با کذب این اصل، کذب نظریه کلاف و در نتیجه نیاز به نظریه اساس برهنه را نتیجه گرفت. صورتبندی این ادعا چنین است؛ بنا به نظریه کلاف، کیفیات تنها مقوم‌های اعیان انضمامی هستند و مفهوم اساس برهنه، مفهومی ناسازگار و نامعقول است، بگونه‌ای که در هیچ جهان ممکن، هیچ شیئی دارای اساس به عنوان یکی از مقوم‌های خود نیست، اما از دسته کیفیات تشکیل شده است. همچنین طبق نظریه کلاف غیرممکن است اعیان عدداً متمایز، مقوم‌هایی یکسان و مشترک داشته باشند. به عبارت دیگر، این نظریه برمبنای اصل اینهمانی نامتمایزان مدعی است دو شیئی عدداً متمایز، کیفیتاً نیز متمایز و متفاوت هستند.

با این حال اگر این امر ضروری است که مقومات اشیاء به کیفیات محدود شود و اینهمانی نامتمایزان، اینهمانی کلی‌ها (اشیاء) را در پی داشته باشد، آنگاه اگر تمامی کیفیات شیئی A و شیئی B مشترک و یکسان باشند، A اینهمان با B خواهد بود.<sup>۵</sup> به عبارت دیگر، در حالی که پیروان نظریه کلاف، برمبنای تعدد عددی اشیاء، منکر اینهمانی مقوم‌ها (کیفیات) اشیاء مذکور

<sup>1</sup>. Mereological

<sup>2</sup>. principle of identity of indiscernibles

<sup>3</sup>. Van Cleve 2001: 127.

<sup>4</sup>. Loux 2001: 98. And Loux 1998: 105- 106.

<sup>5</sup>. Loux 2001: 98. And Loux 1998: 105- 108.

هستند، پیروان نظریه اساس، بر مبنای وجود اشیاء کیفیتاً اینهمان و در عین حال عدداً متمایز، مدعی کذب اصل اینهمانی نامتمایزان و در نتیجه کذب نظریه کلاف کلیات هستند.<sup>۱</sup>

اساس‌گرایان بر مبنای دعاوی فوق، یعنی وجود اعیان عدداً متمایز و در عین حال کیفیتاً یکسان، مفهوم/اساس برهنه را لازمه تبیین هستی‌شناختی اشیاء مذکور دانسته‌اند، زیرا به عقیده اینان، «هر عینی می‌تواند بدیلی نامتمایز داشته باشد که به نحو ممکن در ساختار هستی‌شناختی آن لحاظ شود... ایده اصلی در اینجا آن است که کیفیات نسبت داده شده به عین انضمامی، کاملاً به یک موضوع یا حامل منفرد نیاز دارند که از کیفیات نسبت داده شده به آن شیء، متمایز است. از اینرو لازم است این حامل، برهنه باشد و هیچ کیفیتی ذاتی و درونی آن نباشد.<sup>۲</sup>

گذشته از پیروان نظریه عرض جزئی - که با معرفی کلاف کیفیات جزئی، منکر ارتباط ضروری نظریه کلاف با اصل اینهمانی نامتمایزان هستند،<sup>۳</sup> - برخی از پیروان نظریه کلاف کلیات تلاش دارند در چارچوب این نظریه به ایراد فوق پاسخ دهند. به عنوان مثال، راسل و گودمن مدعی‌اند می‌توان با توسل به ساختار مکانی اشیاء، فردیت آنها را تبیین کرد. طبق این تلقی هر شیئی موقعیت مکانی ویژه‌ای در حوزه بصری و دیداری<sup>۴</sup> ما اشغال کرده است. از این‌رو حتی اشیاء بظاهر مشابه نیز بلحاظ کیفیت تقرر مکانی‌شان متمایز از یکدیگرند.<sup>۵</sup> کاپل این راه حل را چنین تقریر نموده است:

«اینکه A شمال B است، برای تفاوت این دو کافی است، زیرا B نمی‌تواند شمال A باشد. این تفاوت از طریق کیفیات نسبی A و B تأمین شده است. و چون این تفاوت برای متعدّد بودن و متفاوت بودن آنها کافی است، یعنی یک ادراک‌کننده را قادر می‌کند

<sup>۱</sup> . Van Cleve 2001: 122.

<sup>۲</sup> . Loux 2001: 99.

<sup>۳</sup> . Van Cleve 2001: 127.

<sup>۴</sup> . Visual

<sup>۵</sup> - کازالو هرچند خود از مدافعین نظریه کلاف کلیات است اما بر این باور است که راه حل راسل و گودمن ناتوان از حل این مشکل است زیرا آنچه موردنظر این دو است، ساختار مکان ادراکی است و ساختار مکان فیزیکی. مورد اخیر مستلزم مباحثی درباب مکان نسبی و مکان جوهری است حال آنکه ساختار مکان ادراکی، به تعیین مکان اشیاء بلحاظ کیفیات منادیک موقعیتی آن‌ها می‌پردازد (see Casullo 2001: 137).

تا آن‌ها را به‌عنوان دو [چیز] درک کند، پس نیازی نیست جزئی‌های برهنه را فرض بگیریم.<sup>۱</sup>

به عقیده آلایر، تفاوت در نسبت‌ها (کیفیات نسبی)، مستلزم فرض تفاوت عددی است. از این رو نمی‌توان با لحاظ تفاوت‌های نسبی، تفاوت‌های عددی اشیاء را نتیجه گرفت. به گفته وی:

«کاپل سعی می‌کند مسئله فردیت را از طریق نسبت‌های خاص حل کند. [اما] این راه حل ... درست نیست. نسبت‌ها - که در اینجا مراد نسبت‌های مکانی است - از قبل تفاوت عددی را فرض گرفته‌اند؛ [از این رو] نمی‌توان آن‌ها را برای تبیین تفاوت عددی مدنظر قرار داد. [هنگام] گفتن این یکی<sup>۲</sup> و آن یکی<sup>۳</sup>، از قبل اینکه، این یکی سمت چپ آن یکی است، فرض شده است.»<sup>۴</sup>

به عقیده آلایر، کاپل با خلط تفاوت عددی و تفاوت کیفی (چه نسبی و چه غیرنسبی)، نسبت‌ها را عامل فردیت اشیاء لحاظ کرده است. می‌توان به اختصار اولی را «تفاوت» و دومی را ناینهمانی<sup>۵</sup> نامید. فرق بین این دو در آن است که بنابه اولی، تفاوت دو شیء A و B در تفاوت A و B بودنشان نشان داده می‌شود، بگونه‌ای که این دو مستلزم یکدیگر نیستند. ولی بنا به دومی (ناینهمانی)، اولاً، تفاوت کیفی A و B به صورت دو جمله<sup>۶</sup> که یکی صادق و دیگری کاذب است - به این نحو که یکی برای A صادق است و در مورد B صادق نیست و دیگری در مورد B صادق است و در مورد A صادق نیست - نشان داده می‌شود. در ثانی، A و B در پی هم و در نسبت با هم طرح می‌شوند.

از این رو تعریف علامت راسلی - لایب‌نیتسی «#»، برای «تفاوت» آورده نمی‌شود، ولی برای «ناینهمانی» ذکر می‌شود.<sup>۷</sup> به عقیده آلایر، کاپل با خلط این دو نوع تفاوت، چنین نتیجه

<sup>1</sup>. Chappell 1964: 294.

<sup>2</sup>. Thisness

<sup>3</sup>. Thatness

<sup>4</sup>. Allaire 1970: 33.

<sup>5</sup>. Nonidentity

<sup>6</sup>. Sentences

<sup>7</sup>. Ibid.

گرفته است که صرف نسبت‌های میان اشیاء، برای فردیت آن‌ها کافی است. در حالی که نسبت‌ها، فقط برای تفاوت کیفی اشیاء مطرح است. چراکه بنا به تفاوت کیفی  $A$  و  $B$ ، این دو در نسبت با هم طرح شده و از هم تمییز داده می‌شوند، ولی بنابه تفاوت عددی،  $A$  و  $B$  هر کدام شیئی جدا هستند و لازم است برای تبیین این فردیت، هستنده‌ای به نام «جزئی برهنه» لحاظ شود.

برخی نیز مدعی اند شیئی  $A$  دارای کیفیت غیر محض<sup>۱</sup> «وجود اینهمان با فرد  $A$ » و شیئی  $B$  دارای کیفیت «وجود اینهمان با فرد  $B$ » است. بنابراین حتی اگر  $A$  و  $B$  در تمامی کیفیات مقومشان، به مثابه کیفیات محض، یکسان باشند، هر کدام به لحاظ کیفیت ویژه خود (وجود اینهمان با ...) متمایز از دیگری است. به عقیده اساس گرایانی چون وان کلو، «وجود اینهمان با فرد ...» یک کیفیت هستی‌شناختی در کنار دیگر کیفیات مقومی که شیئی از آنها تشکیل شده است نمی‌باشد، زیرا کیفیت مذکور از فردها (اشیاء) بدست می‌آید و فردها- اگر نظریه کلاف صحیح باشد- بلحاظ هستی‌شناختی از کیفیات بدست می‌آید.

آلایر مسئله شباهت اشیاء با هم و در عین حال تمایز آنها از هم را بصورت دیالکتیکی هستی‌شناسانه تقریر کرده است. به عقیده وی، اگر شیئی صرفاً از مجموعه کیفیات کلی تشکیل شده باشد، آنگاه می‌توان دو دیسک (صفحه) را در نظر گرفت که تمامی اعضاء (کیفیات) آنها یکسان باشد. در اینجا هرچند بلحاظ عددی دو دیسک وجود دارد، ولی چیزی برای تبیین تعدد عددی آنها منظور نشده است.

از سوی دیگر، اگر شیئی صرفاً از مجموعه کیفیات جزئی (اعراض جزئی<sup>۲</sup>) تشکیل شده باشد، آنگاه مقوم‌ها و اعضاء دو دیسک مزبور، کاملاً ویژه هر یک از دیسک‌ها بوده و بنابراین مبنایی برای همانندی و اشتراک آن دو لحاظ نشده است. بطور خلاصه، نظریه کلاف کلیات، ناتوان از تبیین تفاوت عددی دو شیئی مشابه و نظریه کلاف جزئیات، ناتوان از تبیین تشابه و یکسانی دو شیئی مشابه است.

---

<sup>۱</sup>. Impure

<sup>۲</sup>. Tropes

به عقیده آلایر، تنها گزینه ممکن، ارائه تحلیل فرد- مشخصه است که طی آن، تمایز این دو ناشی از فرد (اساس برهنه) متفاوت در هر کدام، و شباهت و یکسانی آنها، ناشی از داشتن مشخصه‌های (کیفیات) یکسان است؛

فردها هستند‌هایی‌اند که تمایز عددی دو شیئی که از تمامی جهات (غیر نسبی) یکسان هستند را تأمین می‌کند.<sup>۱</sup>

طبق این تقریر تنها وظیفه جزئی‌های برهنه، تأمین تفاوت عددی اشیائی است که در مواجهه اولیه، آنها را یکسان و بدون تفاوت می‌یابیم.<sup>۲</sup>

### انتقادات

مفهوم جزئی برهنه عمدتاً توسط تجربه‌گرایان از منظری معرفت‌شناسانه مورد انتقاد قرار گرفته است. نمود اصلی این روحیه را می‌توان نزد پیروان نظریه‌های کلاف مشاهده کرد. به عقیده اینان، مفهوم اساس بدلیل برهنه و فاقد کیفیت بودن، غیرقابل تصور و بنابراین ناشناختنی است. حال اگر بتوان ساختار شیئی را بگونه‌ای بی‌نیاز از این هستند نامعلوم تبیین کرد، آنگاه انگیزه‌ای برای فرض آن وجود ندارد. اصل حامی این ادعا، *استره (تیغ)/اکام* و استنتاج معطوف به بهترین تبیین<sup>۳</sup> است که طبق آن، فرضیه‌ای که بتواند پدیده‌های فراوان و به ظاهر بی‌ارتباط را به هم مرتبط کند و میان آنها به نوعی سازگاری پدید آورد، برتر از سایر فرضیه‌ها خواهد بود و از این میان فرضیه‌ای قابل اعتمادتر است که طبق *استره اکام*، هستند‌های کمتری را مفروض بگیرد.<sup>۴</sup>

پشتوانه دیگر این تلقی، رویکرد پوزیتیویستی به علم و توصیفات علمی است. به عقیده اینان «هر توصیف هستی‌شناسانه‌ای باید به هستند‌هایی اشاره داشته باشد که شخص مستقیماً به آن آشنایی دارد».<sup>۵</sup>

<sup>۱</sup> . Allaire 2001: 119.

<sup>۲</sup> . Ibid.

<sup>۳</sup> . inference to the best explanation

<sup>۴</sup> - ببینید ماهوزی ۱۳۹۰: ۱۲.

<sup>۵</sup> . Moreland 1998: 256.

مرلند در مقام دفاع، دربارهٔ نقد اساس، رویکرد پوزیتیویستی را رویکردی نادرست و ضعیف دانسته است؛

«این رویکرد معرفتی (پوزیتیویسم)، ضعیف‌ترین رویکرد اتخاذ شده توسط مخالفین اساس‌گرایی است زیرا این نقد معرفت‌شناسانه علیه اساس مبتنی بر فرض‌های پوزیتیویستی است، و فرض‌های پوزیتیویستی مقبول نیستند، بنابراین این‌گونه نقدها علیه اساس موجه نیستند.»<sup>۱</sup>

این از آنرو است که امروزه چه در تحلیل‌های رئالیسم علمی درباب هستنده‌های نظری و روش ابداکشی<sup>۲</sup> در استنتاج آنها،<sup>۳</sup> و چه در تحلیل‌های رئالیسم انتقادی درباب لحاظ لایه‌های متعدد برای واقعیت و معرفت،<sup>۴</sup> اصول و مفروضات پوزیتیویستی مورد انتقادهای جدی واقع شده است.

علاوه بر این، آلایر نیز به تبعیت از استاد خود برگمان مدعی است لحاظ اساس، نافی اصل آشنایی<sup>۵</sup> نیست زیرا وقتی با دو جزئی انضمامی کاملاً نامتمایز روبرو شویم، متوجه دو جزئی برهنه متفاوت خواهیم شد. به عبارت دیگر، در مواجهه با چنین مواردی درمی‌یابیم که علاوه بر کیفیات، مقومی برهنه نیز وجود دارد که تمایز آن دو را تأمین می‌کند. وی با تفکیک دو معنای کلمه Know موضع راسل درباب ناسازگاری مفهوم اساس با اصل آشنایی را نقد کرده است؛

« بنا به معنای اول Know، وقتی می‌گوییم چیزی را می‌شناسیم، به آن آگاه می‌شویم، و بنا به معنای دوم این کلمه، می‌توانیم آن را شناسایی<sup>۶</sup> کنیم. فردها [(اساس‌ها)]، بنا به معنای دوم، فی‌نفسه ناشناختنی هستند... و بنابراین قابل شناسایی نیستند و به عبارت دیگر

<sup>۱</sup> . Ibid: 255-56.

<sup>۲</sup> - abduction ابداکشن روش استنتاج هستنده‌های نامشهود در دانش‌های تجربی است. در این روش استنتاجی، در مقابل روش قیاس (deduction) و استقراء (induction)، بنا به ضرورت، هستنده‌های نامشهودی استنتاج می‌شود که بنا به فرض، وجود آن‌ها می‌تواند روابط دو یا چند پدیده را تبیین کند.

<sup>۳</sup> - پایا ۱۳۷۹: ۱۱۸.

<sup>۴</sup> - باسکار ۱۳۹۰: ۱۳.

<sup>۵</sup> . Acquaintance

<sup>۶</sup> . Allaire 1970: 28.

<sup>۷</sup> . Recognize

Dr. R. Mahoozi

آنها قابل بازشناسی<sup>۱</sup> نیستند... و به عبارتی متفاوت می‌توانیم بگوییم، دو فرد [شیء]، صرفاً عدداً متفاوت هستند... مدافعین تحلیل رئالیستی از این عبارت راسل که گفته است «اساس‌ها قابل شناسایی نیستند»<sup>۲</sup>، معنای دوم کلمه Know را در تفسیر نظر وی انتخاب کرده‌اند، در حالی که راسل کلمه Know را در معنای اول بکار برده است. از این رو من در همراهی با برگمان<sup>۳</sup> معتقدم، در حالی که فردها، بنابه معنای دوم ناشناختنی هستند، آنها بنابه معنای اول، شناختنی هستند. از همین رو نمی‌توانم فقط معتقد باشم که آنها صرفاً عدداً متمایزند، [بلکه] باید نشان داد که به چه معنا می‌شود با آنها آشنا شد... [به این معنا که] فردها، تنها هستنده‌هایی هستند که تفاوت عددی دو شیئی که در همه جنبه‌ها (ی غیرنسبی) یکسان هستند، را بنا می‌نهند»<sup>۴</sup>.

مارتین نیز مدعی است این آگاهی را می‌توان هنگام نسبت دادن کیفیاتی چند به یک جزئی انضمامی حاصل آورد. زیرا در این جریان، به موضوع و حامل حقیقی این کیفیات پی می‌بریم. بنابراین چون کیفیات و حامل کیفیات (اساس) مفاهیمی به هم پیوسته هستند، اگر کیفیات متعلق آگاهی تجربی ما واقع شوند، اساس هم می‌تواند متعلق آگاهی ما واقع شود؛ هرچند این آگاهی، تجربی نباشد.<sup>۵</sup>

بر مبنای ناشناختنی بودن اساس، برخی از مخالفین این مفهوم، نظریه پردازان اساس را به تناقض‌گویی نیز متهم ساخته‌اند. زیرا به عقیده اینان، اساس‌گرایان از یک سو مدعی‌اند، اساس برهنه و بنابراین فی نفسه فاقد هرگونه کیفیتی است و از سوی دیگر، حامل کیفیات است. می‌توان بنا به این دو وجه، اساس را «حامل بی کیفیت کیفیات» نامید. سالرز این تناقض‌گویی را چنین تقریر نموده است:

«[اینکه] کلیات (کیفیات کلی) توسط جزئی‌های برهنه متمثل شوند، یک تناقض‌گویی است، زیرا از یکسو گفته می‌شود اساس‌ها، هستنده‌هایی‌اند که دارای کیفیاتی هستند و یا

<sup>1</sup> . Reidentifiable

<sup>2</sup> . Unknowable

<sup>3</sup> . Bergmann

<sup>4</sup> . Allaire 2001: 118- 119.

<sup>5</sup> . Martin 1980: 3-10.



رضا ماحوزی

حامل آن‌ها هستند، اما [از سوی دیگر] وقتی می‌پرسیم آن‌ها چیستند، می‌گویند آن‌ها برهنه هستند و یا هیچ کیفیتی ندارد.<sup>۱</sup>

وی همچنین در عبارتی دیگر، تناقض گویی فوق را چنین صورتبندی کرده است:

«شاید نزدیکترین راهی که طی آن می‌توان باطل بودن مفهوم جزئی برهنه را نتیجه گرفت آن باشد که نشان دهیم عبارت «کلیات توسط جزئی‌های برهنه تمثّل می‌یابند» یک تناقض گویی است. خصلت تناقض‌گونه این ادعا آنگاه که این عبارت را به زبان منطق ریاضی ترجمه کنیم آشکار می‌شود. ترجمه چنین است:

$(\exists \Phi) \Phi x \supset (\exists \Phi) \Phi x$  و یا اینکه اگر یک جزئی یک کلی را تمثّل

بخشد، آنگاه هیچ کلی وجود ندارد که آن جزئی آن را تمثّل بخشد.<sup>۲</sup>

لوکس از منظری دیگر مدعی است می‌توان کیفیاتی چون «هیچ کیفیتی نداشتن»، «مفهوم تنها یک جزئی انضمامی (در زمانی واحد) بودن»، «با خود اینهمان بودن» را به اساس نسبت داد و ادعای ذاتاً بی کیفیت بودن اساس را یک تناقض گویی دانست.<sup>۳</sup> برگمان در مقام دفاع، با تفکیک امر عریان<sup>۴</sup> از امر لخت<sup>۵</sup> مدعی است اساس‌ها به عنوان «جزئی‌های عریان» هیچگونه کیفیتی ندارند اما به عنوان «جزئی‌های لخت» کیفیاتی دارند؛ هرچند کیفیات مذکور ذاتی آنها نیست. به عبارت دیگر، اساس‌ها بنحو فی نفسه و در مقام انتزاع ذهنی فاقد هرگونه کیفیتی هستند، اما در مقام واقع و تحقق، همچون حامل و موضوع کیفیات، دارای کیفیاتی متعدد است.

از سوی دیگر، پارسون نیز مدعی است اگر اساس‌ها نیز همچون جزئی‌های انضمامی (اشیاء) دارای کیفیت یا کیفیات باشند و کیفیات مذکور را آنگونه که لوکس مدعی است، مقوم اساس‌ها لحاظ کنیم، آنگاه به تسلسلی بی پایان برخوردیم خورد. در این صورت باید ساختار هستی‌شناسانه اساس‌ها را نیز همچون جزئی‌های انضمامی تبیین کنیم و برای کیفیاتی که

<sup>1</sup>. Sellars 1952: 282-83.

<sup>2</sup>. Alston 1986: 26.

<sup>3</sup>. Sellars 1952: 197-8.

<sup>4</sup>. the naked

<sup>5</sup>. the nude

مقوم اساس هستند، اساس دیگری را در نظر بگیریم تا حامل و حامی کیفیات مذکور شود. به عبارت دیگر «اساسی برای اساس»<sup>۱</sup> قائل شویم. اما اساس اخیر نیز همچون اساس قبل، واجد کیفیاتی است و بنابراین به اساس دیگری برای حمل کیفیات خود نیاز دارد. به عقیده پارسون، این جریان بی پایان، تبیین جزئی‌های انضمامی را غیرممکن خواهد ساخت.<sup>۲</sup> علاوه بر این، ویژگی «بی کیفیت بودن» و یا دیگر ویژگی‌هایی از این قبیل، صرفاً بیان‌کننده نقش‌های نظری اساس است و نمی‌توان آنها را همچون مقومی برای اساس لحاظ کرد. آلستون نیز مدعی است اگر دو وجه تقریر اساس را بدقت در نظر داشته باشیم تناقضی نخواهیم دید. زیرا:

«اساس حامل کیفیات است، بدین معنا که رابطه‌ای خاص با کیفیات دارد، اما همین اساس هیچگونه کیفیتی ندارد، بدین معنا که وجود کیفیات، بخشی از [وجود] این جزئی برهنه نیست - چنانکه کیفیات بخشی از [وجود] جزئی انضمامی هستند».<sup>۳</sup>

این دقیقاً همان وجه ممیزه جزئی‌های برهنه از جزئی‌های انضمامی است، زیرا جزئی‌های انضمامی نمی‌توانند فاقد تمامی کیفیات باشند، اما هویت جزئی‌های برهنه بر کیفیاتی که حامل آنها هستند، مبتنی نیست و بنابراین می‌توان در مقام تحلیل و انتزاع ذهنی، آنها را فی نفسه برهنه و عاری از هرگونه کیفیتی لحاظ کرد. بنابراین نامشخص بودن اساس، یک تناقض نیست. به گفته آلستون، تعریف اساس زمانی تناقض آمیز خواهد بود که تلاش کنیم تعریف مذکور را در چارچوب زبانی‌ای که برای هدف خاصی تنظیم شده است، بیان کنیم، نه آنکه آن را برای تمایزات هستی‌شناختی که در اینجا به نحو اساسی و ضروری مورد نظرند به کار گیریم.<sup>۴</sup>

سخن در این باب بسیار است. با این حال اصلی‌ترین ضعف نظریه اساس، عدم هویت معلوم و قابل شناسایی برای اساس است. بر همین مبنا تجربه گرایان در رویکردی معرفت

<sup>1</sup> . substratum of the substratum

<sup>2</sup> . Parson 2001: 25.

<sup>3</sup> . Tooley 1996: X.

<sup>4</sup> . Alston 1986: 15.

شناختی، این نظریه را نقد و نظریه‌های جایگزینی را طرح نموده اند. اگر اساس مورد نظر اساس‌گرایان همان ماده نخستین و به عبارت دیگر، هیولای اولی باشد،<sup>۱</sup> این هستند نه صرفاً به لحاظ معرفت‌شناسی، بلکه به لحاظ هستی‌شناسی نیز متوجه ایرادی جدی است، زیرا همانگونه که ارسطو نیز خاطر نشان ساخته است، ماده بدلائل چندی نمی‌تواند به تنهایی جوهر نخستین و وجود موجودات باشد، از جمله آنکه ماده، بدون صورت یا شکلی که سازنده جوهر فردی (شیئی) A است، متحقق نمی‌شود.<sup>۲</sup>

بوعلی نیز در *شفا*، هرچند ماده را لازمه هستی‌شناختی اشیاء معرفی کرده است، اما هیچگاه آن را عاری از صورت نوعیه ندانسته است.<sup>۳</sup> باید توجه داشت که صورت در اندیشه ارسطو و حکمای اسلامی به لحاظ هستی‌شناختی متفاوت از عوارض و غیرقابل تقلیل به کلافی و یا دسته‌ای مغزی از آنها است. اصولاً طبق نظر ارسطو و حکمای اسلامی، بیش از ماده، صورت، بنیاد و ذات شیئی است تا آنجا که شیخ اشراق در بررسی دلایل وجود هیولای اولی، وجود این هستند را انکار نموده یا لاقلاً دلایل مشائون در اثبات آن را ناکافی و نادرست دانسته است.<sup>۴</sup> این دقیقاً چیزی است که نظریه پردازان معاصر اساس، بدان توجهی نداشته‌اند. زیرا در نظر اینان، یک شیئی صرفاً مجموعه‌ای مرکب از اساس برهنه و کیفیات است، حال آنکه نزد ارسطو و حکمای اسلامی، صورت در کنار ماده و یا بدون آن، تأمین‌کننده هویت، فردیت و دیگر ملزومات هستی‌شناختی اشیاء است.<sup>۵</sup> تفصیل این سخن در باب نیاز به صورت‌های نوعیه در تحلیل شیئی در نوشتاری دیگر خواهد آمد.

<sup>۱</sup> - ماهوزی ۱۳۹۰: ۸.

<sup>۲</sup> Cohen 2008: 9.

<sup>۳</sup> - ابن سینا ۱۳۶۵: ۷-۶.

<sup>۴</sup> - سهروردی ۱۳۷۹: ۱۵۰-۱۴۹ و ۵۸-۱۵۷.

<sup>۵</sup> - ماهوزی ۱۳۸۸: ۸-۷۷.

### نتیجه گیری

تبیین چیزی (هستنده‌ای) تحت و زیر کیفیات، اندیشه‌ای معقول است، زیرا ذات کیفیات، مقتضی حمل بر حاملی غیر از کیفیات است. با این حال نمی‌توان این حامل و موضوع را اساس به عنوان هستنده‌ای نامعلوم و جزئی برهنه معرفی کرد. زیرا مفهوم جزئی برهنه یا همان ماده نخستین، اساساً با مشکلاتی جدی روبرو است. از همین رو ارسطو، حکمای اسلامی و برخی دیگر از فیلسوفان، تفکیک جوهر از اعراض و لحاظ صورت در کنار ماده اولیه را لازمه هستی‌شناختی تبیین صحیح اشیاء در نظر گرفته‌اند. رویکرد اخیر، یعنی نیاز هستی‌شناختی کیفیات (اعراض) به جوهرهای تحت آنها، بهترین و دقیق‌ترین تبیین ممکن است، زیرا اگر مفهوم جزئی برهنه را آنگونه که اساس گرایان در نظر دارند، صرفاً برای تبیین فردیت اشیاء و تمثیل کیفیات کلی در یک شیئی به کار گیریم، بی آنکه معرفتی از این فرولایه داشته باشیم، آنگاه نظریه عرض جزئی یا همان نظریه کلاف جزئی‌ها با حذف کلیت کیفیات و لحاظ جزئیت آنها، فردیت اشیاء را تأمین می‌کند. بنابراین بهترین رویکرد هم برای کنار نهادن نظریه‌های کلاف و هم برای تبیین اشیاء، تفکیک جوهر از اعراض و ارائه تبیینی صحیح از صورت‌های نوعیه است.

## فهرست منابع:

- ابن سینا، *الالهیات من کتاب الشفا*، تصحیح حسن حسن زاده آملی، ۱۳۶۵.
- باسکار، روی، *سه سنت در فلسفه علم*، ترجمه رضا ماحوزی، در ماهنامه تخصصی اطلاعات حکمت و معرفت، شماره ۲، پیاپی ۶۲ صص ۱۳-۱۵، اردیبهشت ۱۳۹۰.
- پایا، علی، *دفاع ابزارانگاران از رئالیسم علمی*، در فصلنامه فلسفی- فلسفه ۱، دانشگاه تهران، ۱۳۸-۱۳۹، پاییز ۱۳۷۹.
- سهروردی، *حکمت الانسراق*، ترجمه سید جعفر سجادی، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۹.
- ماحوزی، رضا، *مفهوم جوهر در متافیزیک تحلیلی معاصر*، تهران، انتشارات بنیاد حکمت اسلامی صدرا، زمستان ۱۳۹۰.
- ماحوزی، رضا، *تحلیلی از کاربرد مفهوم جوهر در فلسفه ارسطو*، در خردنامه صدرا، شماره ۵۷، ۸۱-۷۱، زمستان ۱۳۸۸.
- Allaire, E.B. *Bare Particulars in Metaphysics*, Contemporary Reading, first published, Rutledge, 114-120, 2001.
- \_\_\_\_\_ *Another Look at Bare Particulars*, in Philosophical Studies 16, 30-35, 1970.
- Alston, Williams P. *Discussion Particulars - Bare and Qualified*, Philosophy and Phenomenological Research, 23-28, 1986.
- Aristotle, *Metaphysics*, trans. by J. L. Ackrill, in New Aristotle Reader, Oxford university press, third edition, 1992.
- Casullo, A. *A Fourth Version of the Bundle Theory*, in Metaphysics, Contemporary Reading, first published, Rutledge, 134-148, 2001.
- Chappell, V.C. *Particulars Re-clothed*, in Philosophical Studies, vol. 15, 1964.
- Cohen, *Aristotle's Metaphysics*, Stanford Encyclopedia of Philosophy, 2008.

Dr. R.Mahoozi

Hamlyn, D.W. *Metaphysics*, Cambridge, first published, 1984.

Loux, M.J. *Metaphysics*, a Contemporary Introduction, first published, Routledge, 1998.

Loux, W. J. *The Ontological Structure of Concrete Particulars*, in *Metaphysics*, Contemporary Reading, first published, Routledge, 95-103, 2001.

Martin, C.B. *Substance Substantiated*, in *Australasian Journal of Philosophy*, 58: 3-10, 1980.

Moreland, J.P. *Keith Campbell and the Trope View of Predication*, in *Australasian Journal of Philosophy*. 67, 1998.

Parson. *Bundle Theory*, Substratum and Spacetime, Macmillan University Press, 2001.

Robinson, H. *Substance*, in *Stanford Encyclopedia of Philosophy*, 2004.

Sellars, W. *Logical Subjects and Physical Objects*, in *Philosophy and Phenomenological Research*, XVII, 1952.

Tooley, M. *Analytical Metaphysics*, A Collection of Essays, first published, Gurland Publishing, ix-xviii, 1996.

Van Cleve, J. *Three Versions of the Bundle Theory*, in *Metaphysics*, Contemporary Reading, first published, Routledge, 121-133, 2001.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
رتال جامع علوم انسانی